

روایت و تاریخ؛ سنجش شیوه‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ بیهقی، تاریخ طبری و تاریخ بلعمی

علی حسن سهراب‌نژاد^{۱*} عبدالصمد حق‌نظر^۲

(تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۹/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۱۲)

چکیده

تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی از شاهکارهای دوران نخستین تاریخ‌نگاری و از نمایندگان سبک نثر مرسل و بینابین ادبیات مثنوی ایران هستند. درباره این دو اثر تاکنون جداگانه و در زمینه‌های مختلف، تحقیق و پژوهش‌های زیادی شده است؛ اما پژوهش‌هایی که این دو اثر را در یک زمینه خاص مقایسه و تطبیق کنند، اندک هستند. پژوهش حاضر بر آن است تا با نشان دادن نگرش، روش و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ بیهقی، تاریخ طبری و تاریخ بلعمی، برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر را - که در دوره خود به نوعی روشمند و دارای سبک هستند - نشان دهد؛ زیرا با بررسی و مقایسه این دو اثر، می‌توان به کیفیت و روند سیر و انتقال اصول تاریخ‌نویسی در آن دوره‌ها پی برد. برخی از نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بیهقی تاریخ را جدا از روایت صرف رویدادها می‌داند و سعی می‌کند به تحلیل و ریشه‌یابی وقایع نیز بپردازد. تاریخ او از نظر روش تاریخ‌نگاری در زمره تاریخ‌های تحلیلی است؛ اما بلعمی در

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی گروه ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

*sohrabnejad23@gmail.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

ترجمه خود، از میان روایات متعدد طبری، تنها روایات موثق و ارجح را برمی‌گزیند؛ زیرا معتقد است که فراوانی گزارش‌ها در مورد یک واقعت نمی‌تواند دلیل بر صحت آن باشد. معیار بلعمی در این گزینش‌های خاص، عقلی بودن آن‌هاست. بلعمی مانند بیهقی، تاریخ را جدا از خرافات و مجموعه‌ای از واقعیات می‌داند که باید از طریق راویانی ثقه و امانت‌دار به آن‌ها آگاهی پیدا کرد. از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بلعمی، تحلیل و ریشه‌یابی‌هایی است که ضمن برخی روایات انجام می‌دهد و بدین‌گونه روش تاریخ‌نگاری او از شیوه روایی طبری، به شیوه ترکیبی تغییر پیدا می‌کند. در نظر بیهقی، هدف اصلی تاریخ عبرت‌آموزی است. طبری نیز تاریخ را درس عبرت و منبع معرفت می‌داند و در نگارش تاریخ خود اهداف مذهبی را دنبال می‌کند؛ اما بلعمی تا حدودی متأثر از انگیزه‌های سیاسی و ناسیونالیستی است. حضور مردم و اجتماع در تاریخ طبری (و تاریخ بلعمی) نسبت به تاریخ بیهقی بیشتر است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ‌نگاری، مورخ، روایت.

۱. مقدمه

تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی از مهم‌ترین آثار نثر فارسی هستند که در همان دوره‌های آغازین سبک‌شناسی^۱، یعنی دوره سبکی نثر مرسل و بینابین، نگارش یافته‌اند. در آن دوران، تاریخ شاخه‌ای از ادبیات بود که با اسطوره^۲ و افسانه^۳ و حماسه درآمیخته بود و با زبانی ادبی و در قالب داستان بیان می‌شد و این منشیان، حماسه‌سرایان و شاعران بودند که تاریخ را می‌نوشتند و در واقع تا مدت‌ها، تاریخ‌نگاری میدانی برای اظهار وجود استادان چیره‌دست و صاحب‌سبک ادبی بود. تاریخ بلعمی، اثر ابوعلی بلعمی (محمد بن محمد بن عبدالله تمیمی بلعمی)، وزیر ادیب و فرهنگ‌پرور سامانیان، ترجمه‌ای است از کتاب اخبار الامم و الملوک یا تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری که بلعمی آن را در سال ۳۵۲ هجری به فرمان امیر منصور بن نوح سامانی از عربی به فارسی برگرداند. این ترجمه به دلیل تغییراتی که بلعمی در اصل کتاب انجام داده (تغییر در محتوا، حذف قسمت‌هایی از آن، افزودن برخی مطالب از منابع مختلف دیگر غیر از منابع تاریخ طبری)، هویتی مستقل پیدا کرده و در حکم یک تألیف درآمده است. تاریخ بلعمی در زمره تاریخ‌های عمومی قرار دارد و به تبیین تاریخ عالم و حوادث جهان از زمان حضرت آدم تا ابتدای قرن

چهارم می‌پردازد. تاریخ بیهقی اثر ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، دبیر و مورخ بی‌همتای قرن پنجم است که نگارش آن از سال ۴۴۸ هجری شروع شده و تا پایان عمر مؤلف یعنی سال ۴۷۰ هجری ادامه داشته است. گویا این کتاب شامل سی مجلد بوده، اما آنچه امروزه در دست است شامل پنج مجلد (باقی‌مانده مجلد پنجم تا باب اول مجلد دهم) است. این کتاب در شرح حدود نیم قرن از تاریخ غزنویان، یعنی از حوادث مربوط به سال ۴۰۹ هجری در زمان سلطنت محمود تا اول ایام سلطان ابراهیم نوشته شده؛ اما آنچه باقی مانده عمدتاً مربوط به وقایع ده ساله سلطنت مسعود (۴۲۱ تا ۴۳۲ هجری) است. این اثر با نام‌های «تاریخ ناصری»، «تاریخ آل محمود»، «جامع التواریخ»، «تاریخ آل سبکتگین»، «تاریخ مسعودی» و... نیز شناخته می‌شود.

با توجه به اهمیت متون اولیه تاریخی زبان فارسی از جنبه‌های مختلف سبکی، روایی، زبانی، فکری، ادبی و... ضرورت انجام تحقیقاتی در این حوزه‌ها ضروری است، به‌ویژه تحقیقی که به شکل سنجشی و تطبیقی به مطالعه و تحلیل این آثار بپردازد. با توجه به پیشینه پژوهش و فقدان تحقیقی تطبیقی در بررسی نگرش‌ها و روش‌ها و مؤلفه‌های به‌کار رفته در تاریخ طبری و ترجمه آن یعنی تاریخ بلعمی با تاریخ بیهقی، این پژوهش می‌کوشد با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی خلاصه‌مذکور را پوشش دهد. لذا پرسش اصلی تحقیق این است که در بیان تاریخ و شیوه‌های تاریخ‌نگاری این سه اثر، مورخان چه هدفی داشته و چه روش‌هایی (تحلیلی، روایی و ترکیبی) در روایت تاریخ و تاریخ‌نگاری خویش پیش گرفته‌اند؟ فرضیه تحقیق چنین است که بین نوع تاریخ (عمومی و خصوصی)، هدف و روش‌های تاریخ‌نگاری بیهقی نسبت به طبری و بلعمی، تفاوت وجود دارد.

گفتنی است تمامی ارجاعات مربوط به کتب بیهقی و بلعمی بر اساس متن‌های معتبر تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، و تاریخ‌نامه طبری گردانیده‌منسوب به بلعمی به تصحیح و تحشیه محمد روشن است.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون درباره تاریخ بیهقی و تاریخ بلعمی تحقیقات و پژوهش‌هایی انجام شده است، از جمله می‌توان به مجموعه مقالات موجود در *یادنامه ابوالفضل بیهقی* (۱۳۸۶)، *یادنامه طبری* (۱۳۶۹) و *مجموعه مقالات همایش ابوالفضل بیهقی* (سبزوار، ۱۳۸۶)، اشاره کرد، یا از مقالات مستقل نظیر «تحلیل زبان روایت در تاریخ بیهقی» (دادخواه تهرانی، ۱۳۸۳)، «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی» (رضی، ۱۳۸۳)، «بیهقی و ساختار روایت» (جهان‌دیده، ۱۳۸۲)، «بررسی جنبه‌های روایی و داستانی در تاریخ بیهقی» (خلخال، ۱۳۷۸)، «تاریخ‌نامه بلعمی و تاریخ طبری» (مرشدلو، ۱۳۸۸)، همچنین *مقدمه تاریخ بلعمی* (طبری، ۱۳۸۶: ۱-۷۵)، و *یا کتاب زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی* (والدمن، ۱۳۷۵)، و *پایان‌نامه‌های بررسی تطبیقی تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشای جوینی از دیدگاه ادبی* (یوسفی، ۱۳۸۱) و *سنجش محتوایی تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشای جوینی* (محاطی، ۱۳۸۲) و... یاد کرد. در بیشتر این تحقیقات، این دو اثر هر یک جداگانه بررسی شده‌اند؛ ولی تحقیقاتی که سنجش و مقایسه‌ای بین این دو اثر انجام دهد، معدود و انگشت‌شمارند، از جمله مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی اصول روایت در تاریخ بیهقی و تاریخ بلعمی» (سهراب‌نژاد و حق‌نظر، ۱۳۹۳) که در آن به بررسی تطبیقی عناصر ساختاری روایت نظیر زاویه دید، شخصیت، صحنه، لحن و فضا سازی پرداخته شده است یا مقاله‌ای با عنوان «مقایسه بهره‌گیری از آیات قرآنی در تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشا» (آذرینا، ۱۳۸۲)، که شیوه‌های خاص این دو اثر در بهره‌گیری از آیات قرآنی بررسی و مقایسه شده است. همچنین در رساله‌ای با عنوان *تطور زبان متون تاریخی از ترجمه تاریخ طبری تا تاریخ جهانگشا* (آذرینا، ۱۳۷۷) به بیان ویژگی‌های زبانی هر کدام از کتاب‌های تاریخی از جمله این دو کتاب پرداخته شده است. در رساله *محمدحسن جمشیدی* (۱۳۹۷) با عنوان *روایتگری ایدئولوژیک تاریخ‌نگاری در دوران سامانی و غزنوی* بیشتر به بررسی هدف تاریخ‌نگاران در ترویج یا تأیید یک اندیشه و ایدئولوژی از خلال روایات تاریخی پرداخته شده است.

بنابراین در هیچ‌کدام از تحقیقات مذکور، به‌طور مستقل به شیوه‌های تاریخ‌نگاری بلعمی، طبری و بیهقی و تطبیق آن‌ها با همدیگر پرداخته نشده است.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. تاریخ و روایت

تاریخ از آن‌جا که به شرح آنچه گذشته است می‌پردازد، تابع الگوهای روایت است (نجومیان، ۱۳۹۶: ۶۱). از منظر پل ریکور^۴ روایتگری با سه مسئله مرتبط در پیوند است: ۱. روایت به‌مثابه تاریخ، ۲. روایت به‌مثابه داستان، ۳. روایت به‌مثابه زمان انسانی. به نظر او تاریخ با گزارشگری یک گزارش یا حکایت آغاز می‌شود و به فرجام می‌رسد. قابل فهم بودن، وضوح و انسجام آن بر همین گزارشگری استوار است و پیوند با معنای داستان و تاریخ را از همین روی کشف و آشکار می‌سازد.^۵

ریکور به دو شیوه اصلی روایتگری معتقد بود: تاریخی و داستانی. او بر این باور بود که میان این دو شیوه پیوندهایی وجود دارد؛ زیرا تاریخ بی‌نیاز از روایتگری نیست و تاریخ بارها بیشتر از نظر پوزیتیویست‌ها، داستانی است (وریج کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

روایت همچون بازگویی سرگذشت (و تاریخ) معناهای ضمنی قابل توجهی دارد، درست همان‌طور که رمان‌نویسان طرح خاصی را برمی‌گزینند تا به مواد داستان خویش به شکلی روایی نظم دهند. تاریخ‌نگاران نیز بنا بر گزینش ساختار روایی یا طرح، به رخدادهای گذشته طرح می‌دهند (همان). به‌طور کلی می‌توان گفت تاریخ، داستانی روایی است و روایت چونان گزارشگری است که گذشته را به نظم درمی‌آورد و از این رو متن داستانی و متن تاریخی به‌دلیل حضور روایت‌ها پیوندی نزدیک می‌یابند (همان، ۱۶۵). لذا مخلص و ملخص کلام در این بحث آن است که می‌توان گفت میان تاریخ و روایت رابطه‌ای تعاملی برقرار است؛ از سویی تاریخ تابع الگوهای روایت است و از دیگر سوی روایت، در خدمت گزارش گذشته (تاریخ) است.

نکته مهمی که باید در بحث تاریخ و روایت در نظر گرفت این است که تاریخ‌نگار بر اساس قواعد روایت است که برای وقایع عالم، شکل، ساختار یا قالبی را متصور می‌شود (بر اساس قانون حذف و انتخاب) و برای آن‌ها شروع، میانه و پایان قائل می‌شود. این شروع و پایان‌ها خود نمایانگر نوعی نگاه و نظر تاریخ‌نگار، معرفت حاکم یا گفتمان قدرتی حاکم است (نجومیان، ۱۳۹۶: ۶۵). لذا مطالعه تطبیقی این آثار تاریخی از نظر نوع و روش تاریخ‌نگاری، ضمن نشان دادن نحوه روایتگری (حذف و انتخاب

ساختار روایت)، می‌تواند به نوعی در شناخت نگاه تاریخ‌نگاران به گذشته و گفتمان حاکم بر متن آن‌ها، کمک کند.

۲-۳. انواع تاریخ‌نگاری^۷

باید بین سه نوع تاریخ‌نگاری تمایز نهاد: الف) تاریخ‌نگاری توصیفی^۸ که با پذیرش آنچه مورخان معمولاً انجام می‌دهند به توصیف روش‌ها و شیوه‌های متعارف آن‌ها می‌پردازد. ب) تاریخ‌نگاری تاریخی^۹، یا به تعبیر بهتر تاریخ تاریخ‌نگاری، شیوه‌های نگارش تاریخ را از ۲۵۰۰ سال پیش، از زمان هرودوت تاکنون دنبال می‌کند و پیدایش، رشد و تحول تدریجی این شیوه‌ها را در طول تاریخ نشان می‌دهد. ج) تاریخ‌نگاری تحلیلی^{۱۰} یا نقدی به بحث از مفاهیم و مسائل فلسفی برخاسته از نگارش تاریخ می‌پردازد. فلسفه نقدی تاریخ با تاریخ‌نگاری نقدی هم‌پوشی و تداخل دارد و تنها تفاوت آن‌ها شاید این باشد که اولی از موضع فیلسوف است و دومی از موضع مورخ (استنفورد، ۱۳۸۴: ۶).

۳-۳. روش‌های تاریخ‌نگاری^{۱۱}

۱. روش روایی^{۱۲}: در روش روایی روایات مختلف درباره یک حادثه و واقعه تاریخی با درج اسناد در کتاب تاریخ آورده می‌شود. ۲. روش ترکیبی^{۱۳}: مراد از روش ترکیبی آن است که مورخ به جای ذکر روایات مختلف از راه مقایسه و ترکیب و ایجاد سازگاری میان آن‌ها واقعه مذکور را طی یک روایت توضیح می‌دهد. درحقیقت روش ترکیبی مربوط به دوره تألیف تاریخی است. البته کار مورخ در روش ترکیبی بسیار مشکل است و مورخ باید بر مسائل تاریخی احاطه داشته باشد تا بتواند از ترکیب روایات به حقیقت و واقعیت نزدیک گردد و این باعث می‌شود تا بعضی روایات حذف گردند. ۳. روش تحلیلی^{۱۴}: در این روش مورخ در کنار نقل روایات غالباً ترکیبی، به تحلیل، تبیین و بررسی علل و نتایج آن می‌پردازد (دانشنامه رشد، ۱۳۹۵: ۱).

البته مطالب ذکرشده بیشتر ناظر بر روش‌های تاریخ‌نگاری در اسلام است؛ اما می‌توان آن را بر انواع روش‌های تاریخ‌نگاری به‌طور کلی تعمیم داد.

برای بررسی تطبیقی این آثار در بحث تاریخ‌نگاری و روایت‌شناسی مباحثی نظیر نوع تاریخ (درباری یا عمومی)، احساسات و عواطف، پرداختن به وضع اجتماع و مردم، تعریف مورخان از تاریخ، بیان هدف و غرض، نوع زبان روایت، روش تاریخ‌نگاری (میزان صحت و استناد مطالب، الحاق اسناد به روایات خود، منابع، ذکر تاریخ دقیق رویدادها) به‌طور ویژه بررسی شده است.

۳-۴. تاریخ‌نگاری در تاریخ‌بیهقی

ابوالفضل بیهقی بی‌تردید از معدود مورخانی است که نگرش و نگارش تاریخی او، مورد توجه و تمجید پژوهندگان و صاحبان قلم و اندیشه (چه در زمینه تاریخ و چه در زمینه ادبیات) قرار گرفته است. وی در تاریخ‌نگاری روشی جدید و متفاوت از پیش ارائه کرد که هرچند بعد از او ادامه نیافت؛ اما امروزه آن را روشی کاملاً علمی می‌دانند. تا پیش از دوره غزنویان، سامانیان ایرانی‌نژاد بر سرزمین خراسان فرمانروایی می‌کردند. در دوره سامانیان، بازار ادب و فرهنگ ایرانی گرم بود، زبان فرس جدید به‌وجود آمد و شاعران و نویسندگان که اغلب از طبقه دهقانان بودند حافظان ادب و زبان و فرهنگ ایرانی شدند و سیاست‌مداران نیز زمینه این فارسی‌گرایی را برای آنان مهیا کرده بودند. اما این دوران چندان پایا نبود و حکومت سامانیان به دست غلامان ترک برافتاد و غزنویان و سپس سلجوقیان بر خراسان مسلط شدند که این امر باعث شد تا زبان و ادب فارسی در ورطه بی‌عنایتی افتد، طوری که سلاطین غزنوی به دلیل وابستگی به خلفای بغداد و سعی در جلب توجه آنان، زبان عربی را جایگزین زبان فارسی کردند. بیگانگی ترکان غزنوی با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی باعث شد که شاعران و ادیبان از سایه لطف و حمایت پادشاهان بی‌بهره شوند؛ از جمله فردوسی که شاهنامه او گنجینه‌ای از فرهنگ، ادب، مذهب و افتخارات ایرانیان بود و مورد بی‌مهری سلطان محمود غزنوی قرار گرفت. این تضاد میان دربار و فرهنگ و ادب غالب جامعه، در آثار شاعران و نویسندگان نمود پیدا کرد. ابوالفضل بیهقی نیز در چنین دورانی قلم می‌زد. او در دربار غزنویان و سلجوقیان خدمت می‌کرد و خود را نمک‌پرورده آنان می‌دانست؛ اما این باعث نمی‌شد که چشم خود را بر کاستی‌ها و سوءتدبیرها و استبداد

سیاسی آن‌ها بپوشانند. او با زیرکی تمام در قالب مدح، به ذمّ سلطان مسعود و بیگانگی خاندانش با امور کشورداری و مردم‌داری می‌پرداخت. بیهقی حتی احساسات ملی‌گرایانه خود را در تاریخش نمود می‌دهد و برتری نژاد ایرانی را بر ترکان یادآور می‌شود.

شاید بهترین تمثیل نحوه برخورد بیهقی با سیطره ترکان و اعراب را بتوان در یکی از حکایات منقول در خود تاریخ بیهقی سراغ کرد. سخن از ابراهیم ینال است و او از جمله ترکمانانی بود که در دوران مسعود غزنوی به گوشه و کنار ایران حمله می‌نمودند. مورخان و جامعه‌شناسان گفته‌اند که یکی از تضادهای عمده تاریخ ایران، و شاید یکی از علل واپس‌ماندگی اقتصادی آن، تنش فرساینده و دائمی میان قبایل اسکان‌نیافته (چون ترکمانان آن زمان) و تمدن و مدنیت شهری و اسکان‌یافته بوده است. بیهقی این تضاد را به شکلی سخت زیبا بیان می‌کند و در وصف ابراهیم و هم‌پالگیان او می‌نویسد: «بیابان ایشان را پدر و مادر است، چنان‌که ما را شهرها» (میلانی، ۱۳۸۲: ۷۰۳).

وابستگی ابوالفضل بیهقی به دربار و تعریف و تمجیدهای او از سلاطین غزنوی به‌ویژه سلطان مسعود، این تفکر را در ذهن به‌وجود می‌آورد که تاریخ بیهقی یک تاریخ خصوصی^{۱۵} تباری یا درباری است؛ یعنی در خدمت منافع دربار غزنوی و همسو با مصالح آنان است. از عواملی که این تفکر را در ذهن مخاطب این کتاب قوت می‌بخشد یکی این است که بیهقی چندین بار در کتاب خود با طرح عقیده «منشأ خدایی داشتن پادشاهان» به حکومت سلاطین غزنوی، نوعی مشروعیت و تقدس بخشیده است: «چون مدت وی سپری شد و خدای عزوجل شاخ بزرگ را از اصل ملک که ولی عهد به حقیقت بود به بندگان ارزانی داشت و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت خلیفت مصطفی علیه‌السلام ...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲).^{۱۶}

همچنین در مواردی سلطان‌ستایی‌ها و نسبت دادن سوءتدبیرها و اشتباهات سلطان مسعود به قضا و قدر، عوامل طبیعی، و اجتماعی و ... برای تبرئه کردن او، درباری بودن تاریخ بیهقی را به ذهن متبادر می‌سازد. مثلاً در داستان خروج طغرل، و تعقیب کردن او توسط امیر مسعود، خوردن تریاک برای تفنن، و به دنبال آن خوابیدن امیر بر پیل، عامل اصلی فرار طغرل است و امیر نیز برای این خواب بی‌موقع (در بحبوحه جنگ و تعقیب

و گریز) بهایی سخت پرداخت می‌کند. بیهقی این خواب و غفلت او را به قضا و قدر نسبت می‌دهد که همه چیز را به گونه‌ای می‌چیند تا آن تقدیر مقدر (گرفتار نشدن طغرل) به وقوع بپیوندد و امیرمسعود در این میان، تنها یک وسیله است برای تحقق آن تقدیر مقدر، و درواقع از او هیچ خطا و غفلتی سر نزده است.

نپرداختن به وضع جامعه و غیبت مردم در تاریخ بیهقی، نیز گمان درباری بودن آن را بیشتر کرده است. در تواریخ سلطنتی، هرگز به مردم اجازه حضور داده نمی‌شود تا بخشی از نقشی را که در صحنه‌های جامعه و تاریخ خود بازی کرده‌اند، بازگو کنند. درواقع، در تاریخ بیهقی مردم نقش چندانی ندارند و به عبارتی غایبان اصلی این کتاب هستند. اما با کاوش و بررسی بیشتر در تاریخ بیهقی، می‌توان به این نتیجه رسید که او تاریخش را در خدمت دربار و سلاطین ترک قرار نداده؛ بلکه تا آنجا که ممکن و مقدور بوده است به تعریض و کنایه، بی‌کفایتی آنان را نشان می‌دهد و این زبان تعریض و غیرآشکار به دلیل موقعیت سیاسی و درباری او بوده که همواره مورد حسد حاسدان قرار داشته است؛ حاسدانی که با کمترین بهانه، کسی چون حسنک وزیر را به دار کشیدند.

نسبت دادن بی‌کفایتی سلاطین غزنوی به قضا و قدر و سایر عوامل دیگر، شاید شیوه‌ای برای نشان دادن وضع حکومت و در عین حال در امان ماندن از توطئه‌های درباریان بوده است. در تاریخ بیهقی هرچند که اوضاع مردم و اجتماع به‌طور مستقیم نشان داده نشده است - که این امر البته به سبب مرکزیت و محوریت سلاطین و درباریان در این کتاب است - اما در یک بررسی دقیق و همه‌جانبه، می‌توان تصویری از جامعه و زندگی مردم و آداب و رسوم آن دوران را در ذهن مجسم کرد.

بیهقی به رغم کم‌توجهی به «رعیت» و «غوغا»، در مفهوم واقعی نوعی تاریخ اجتماعی می‌نوشت. از ساخت دربار تا شایعات سیاسی، از اصطلاحات رزمی و بزمی تا راه و رسم رمزنویسی و جاسوس‌گماری، از کم و کیف نظرخواهی پنهانی شاهان از مردم تا نحوه عشرت‌طلبی و سودجویی آنان، از نامه‌ها و اسناد رسمی تا آیین عروسی و عزا همه در تاریخ بیهقی راه یافته‌اند (میلانی، ۱۳۸۲: ۷۰۸).

خود بیهقی نیز تاریخ خود را تاریخی غیردرباری می‌خواند، گویی که احتمال چنین اتهامی را پیش‌بینی می‌کرده است و می‌گوید که اصلاً نیازی به تملق و دروغ‌گویی ندارد و برای گفته‌هایش برهان روشن دارد.

و تاریخ‌ها دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان، که اندران زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش آن خواسته‌اند. و حال پادشاهان این خاندان، رَحِمَ اللهُ مَاضِيَهُمْ وَاَعَزَّ بَاقِيَهُمْ، به خلاف آن است، چه بحمدالله تعالی معالی ایشان چون آفتاب روشن است، و ایزد عزّ ذکره مرا از تمویهی و تلبیسی کردن مستغنی کرده است که آنچه تا این غایت براندم و آنچه خواهم راند برهان روشن با خویشتن دارم (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۹).

۳-۴-۱. تعریف بیهقی از تاریخ

«اگرچه این اقاویص از تاریخ دور است، چه در تواریخ چنان می‌خوانند که فلان پادشاه فلان سالار را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند، و این آن را یا او این را بزد و برین بگذشتند، اما من آنچه واجب است به جای آرم» (همان، ۳۳۸). بیهقی تاریخ را جدا از صرف روایت رویدادها می‌داند و معتقد است که هر مورخ باید به تحلیل و علت‌یابی وقایع نیز بپردازد. «در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند؛ اما من چون این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند» (همان، ۹). در نظر بیهقی تاریخ بازتابی از واقعیت و جدا از خرافه و افسانه است، معیار و محک تاریخ، خرد است و مخاطبان اصلی تاریخ خردمندان هستند.^{۱۷} در جایی دیگر نیز تاریخ را گنجینه‌ای از شگفتی‌ها می‌داند و می‌گوید: «رفتم بر سر کار تاریخ که بسیار عجایب در پرده است که اگر زندگانی باشد آورده آید» (همان، ۱۸۷).

بیهقی هدف و رسالت اصلی تاریخ را عبرت‌آموزی و آگاهانیدن آیندگان می‌داند و گوشزد می‌کند که همگان باید از تاریخ پند بیاموزند. «و هر کس که این مقامت بخواند به چشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست، نه بدان چشم که افسانه است» (همان،

۱۶۱). «در میانه این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند و هرکس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد» (همان، ۱۸۵). بیهقی تاریخ را علمی مفید و سودمند می‌داند و معتقد است که آگاهی از احوال گذشتگان، چراغی است فرا راه آیندگان. بنا بر نظر بیهقی فواید تاریخ عبارت‌اند از: برخورداری از خرد عقلای جهان، و تشخیص راه صحیح و درست در اتفاقات مشابه تاریخی که ممکن است برای هر کسی رخ دهد. خود او می‌گوید: «درین اخبار فواید و عجایب بسیار است چنان‌که خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فواید حاصل شود» (همان، ۷۱۵).

۳-۴-۲. غرض و انگیزه بیهقی از نگارش تاریخ

بیهقی در بیشتر موارد، انگیزه خود را از نوشتن تاریخ، هدایت و عبرت‌آموزی بیان می‌کند؛ گویی که در قبال انسان‌ها رسالتی پیامبرگونه دارد: «غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ای به حاصل آید و مگر کسی را ازین به کار آید» (همان، ۱۶۷)، «و این قصه نبشتم تا هر کسی بداند که این احوال چون بود، تا خوانندگان را فایده به حاصل آید» (همان، ۶۷۵).

در چند جای دیگر کتاب، بیهقی غرض خود را از نوشتن تاریخ، زنده نگه‌داشتن نام خود و کتابش ذکر می‌کند: «اما غرض من آن است که کتاب خود بلندپایه نمایم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنان‌که ذکر آن تا آخر عمر روزگار باقی ماند» (همان، ۸۶)؛ «و مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان، که همیشه باد» (همان، ۷۱۴).

بیهقی از روی تواضع و ادب اشاره می‌کند که اگر او به نگارش تاریخ خاندان غزنوی پرداخته است، کسانی دیگر نیز هستند که برای این امر مهم از او شایسته‌تر باشند؛ اما او از روی ضرورت و از ترس نپرداختن آن بزرگان به این کار، خود قدم پیش می‌نهد.^{۱۸}

۳-۴-۳. روش تاریخ‌نگاری بیهقی

بیهقی در تاریخ‌نگاری روشی نوین، جامع و علمی بنا نهاد که به دلایلی بعد از او، کسی روش او را ادامه نداد. شاید نخستین و مهم‌ترین خصوصیتی که روش او را از مورخان و نویسندگان پیشین متمایز می‌کند همان ریزنگاری و ذکر جزئیات و دقایق یک رویداد است. «توجه به جزئیات و دقایق امور از خصوصیات تاریخ‌نگاری بیهقی است و از این حیث نه تنها در زمان خود، بلکه تا قرن‌ها بعد نیز در ایران یکتا و بی‌نظیر بود» (ابوالحسنی، ۱۳۸۱: ۴۲). بیهقی با این کار نشان می‌دهد که به اصول تاریخ‌نویسی علمی آگاه است. او نمی‌خواهد هیچ چیز از احوال پوشیده بماند لذا گرد زوایا و خبایا می‌گردد. هر چند که این دقت‌نظرها و باریک‌بینی‌های او، کلامش را طولانی کرده است. اما معتقد است که هر اتفاقی که رخ دهد «ناچار آن را ببايست نبشت تا شرط تاریخ تمامی به‌جای آید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹). او در جایی دیگر نیز می‌گوید: «... به تمامی بگویم تا سیاق تاریخ راست باشد» (همان، ۷۰۹).

ویژگی دیگر تاریخ‌نگاری بیهقی، تحلیل و ریشه‌یابی حوادث است و بیهقی آن را لازمه تاریخ می‌داند.

بیهقی بر اساس همین اصل علیت، حوادث را تجزیه و تحلیل کرده و عوامل یا موجبات حادثه‌ها را نمایان ساخته است. مثلاً برای اینکه علت شکست مسعود و زوال امپراطوری بزرگ غزنوی را نشان بدهد، چهره حقیقی رجال درباری و روحیه و خلق‌وخوی بزرگان دولت را تصویر می‌کند و این‌طور نتیجه می‌گیرد که مردمی بوده‌اند متظاهر و چاپلوس و سودجو و به اصطلاح نوکر خان نه بادمجان (بیش، ۱۳۸۶: ۹۹).

وجود همین ویژگی تحلیل و تعلیل در تاریخ بیهقی، آن را از شکل یک تاریخ روایی یا توصیفی به شکل تاریخ تحلیلی تغییر داده است.

گفتنی است که بیهقی در بسیاری موارد از تحلیل و ریشه‌یابی حوادث سر باز می‌زند و تقدیر و خواست الهی را علت اصلی رویدادها ذکر می‌کند. «بیهقی نیز به مانند اکثر مورخان تاریخ دوران اسلامی تحت تأثیر شیوه تفکر زمان خود قرار گرفته، برخی از مسائل و حوادث حادث شده و نیز کاستی‌ها و ظلم و اجحافات حکومت وقت را ناشی از تقدیر و مشیت الهی دانسته است» (ابوالحسنی، ۱۳۸۱: ۴۰). مثلاً بیهقی سوءتدبیرها

و خودرأیی‌های امیرمسعود را به قضا و قدر نسبت می‌دهد تا آنچه که مقدر شده است به وقوع بپیوندد: «و این هم از اتفاق‌های بد بود که بگتغدی را نخواند تا بیازرد که بگتغدی به مثل چون امیر غلامان بود و هر چه وی گفتی آن کردند. و هر چه می‌رفت ناپسندیده بود که قضا کار خویش بخواست کرد إذا ارادَ اللهُ شيئاً هَيَّأَ سبَابَهُ» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۴۴). در این جا بیهقی، علت اینکه چرا امیرمسعود بگتغدی را فرا نخوانده و او را در جریان امور قرار نداده و به جای او ارتگین حاجب (خلیفه بگتغدی) را خوانده، بیان نکرده است، و آن را به قضا و قدر الهی موکول می‌کند و یا در کم شدن بخشش‌ها و صلہ‌های امیرمسعود به شاعران در آخر روزگار او، عادت زمانه و تغییر و گشتن قواعد، عامل و باعث این سستی‌ها مطرح شده است.

ویژگی دیگر تاریخ بیهقی، که در تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی تحول ایجاد کرد، الحاق اسناد در آن است. بیهقی که از ایام جوانی در اندیشه تدارک تاریخ بوده، هر کجا که نکته‌ای می‌دیده، در آن می‌آویخته است. «و مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۲۰). او پیوسته در جست‌وجوی اطلاعات موثق‌تر و منابع جدیدتر است؛ از این رو با دسترسی به این گونه منابع، از حک و اصلاح منابع پیش‌نوشته خود خودداری نمی‌کند. «و من که بوالفضلم کشتن قائد ملنجوق تحقیق‌تر از خواجه احمد عبدالصمد شنودم» (همان، ۳۱۸: ۱۹).

الحاق نامه‌های رسمی و سری دربار نیز، از این قبیل است؛ مانند نامه حشم تگیناباد به امیرمسعود که در آغاز کتاب آمده است، نامه امیرمسعود به آلتون‌تاش، و بسیاری نامه‌های دیگر که بیهقی به اقتضای شغلش و نیز به برکت وجود بونصر مشکان به آنها دسترسی پیدا کرده و ضمیمه تاریخ خود کرده است. البته «بیهقی هر سندی را ضمیمه نمی‌کرد؛ بلکه صرفاً اسنادی را در کتاب خویش می‌آورد که برای اثبات مطلبی لازم بود تا آن را برای خوانندگان پذیرفتنی کند» (والدمن، ۱۳۷۵: ۹۲).

در تاریخ بیهقی ذکر تاریخ دقیق رویدادها، نظم خاصی به روایت و روند تاریخ‌نویسی او داده است، طوری که خواننده نیز ارتباط بین وقایع را زودتر درمی‌یابد. بیهقی در موارد بسیاری حتی روز و ساعت وقوع رویدادها را بیان می‌کند. «امیر ایشان را نیکویی گفت و تازه بناوخت. و سوی ری برفتند پس از نماز روز آدینه غره رجب این سال

اربع و عشرين» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۸۸). البته در بعضی از موارد نیز، بعضی از اتفاقات مهم، بدون ذکر تاریخ روایت می‌شوند و این شاید بدان دلیل باشد که بیهقی «احتمالاً گمان می‌کند خوانندگان از طریق آنچه قبلاً در مجلدات دیگر خوانده‌اند آن تاریخ را می‌دانند و به یاد می‌آورند. فرض دیگر این است که ذکر آن تاریخ از نظر بیهقی اهمیت چندانی نداشته است» (والدمن، ۱۳۷۵: ۹۲-۹۳).

نکته دیگری که در تاریخ‌نگاری بیهقی باید به آن اشاره کرد معرفی منابع اطلاعات و روایات است و بیهقی به این مسئله بسیار اهمیت و نظر خود را در این باره شرح می‌دهد: «و گذشته را به رنج توان یافت یا به گشتن گرد جهان و رنج بر خویشتن نهادن و احوال و اخبار بازجستن و یا کتب معتمد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم خویش گردانیدن ... و اخبار گذشته را دو قسمت است که آن را سه دیگر نشناسند: یا از کسی نباید شنید و یا از کتابی نباید خواند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۷۱۲). سپس منابع اطلاعاتی خود را معرفی می‌کند: «و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام التزام این قدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه» (همان، ۷۱۴).

بیهقی از محل اعتماد بودن خود در دربار، و امکان دسترسی و وقوف بر اسرار و اطلاعات مخفی دستگاه حکومت سخن می‌گوید و به خواننده اطمینان می‌دهد که برای همه سخنانش اسناد و مدارک معتبر دارد:

و این اخبار به این مشبعی که می‌برانم از آن است که در آن روزگار معتمد بودم و چنین احوال کس از دبیران واقف نبودی مگر استادم بونصر رَحْمَةُ اللهِ نسخت کردی و ملطفه‌ها من نیشتمی...، و این لافی نیست که می‌زنم و بارنامه‌ای نیست که می‌کنم، بلکه عذری است که به سبب این تاریخ می‌خواهم، که می‌اندیشم نباید که صورت بندد خوانندگان را که من از خویشتن می‌نویسم. و گواه عدل برین چه گفتم تقویم‌های سال‌هاست که دارم با خویشتن (همان، ۵۶۰).

بیهقی در بیشتر موارد، آن‌جا که می‌خواهد از معاینات و مشاهدات خود سخن گوید، به خواننده متذکر می‌شود که منبع او، دیده‌های اوست و با قید اسم خود، بر این مسئله تأکید می‌کند. مثلاً در ماجرای نوازش اربار و غازی سپاه‌سالار، می‌گوید: «و مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم»

(همان، ۲۲۰)، در ماجرای باده‌نوشی امیر و اعیان در باغ پیروزی، می‌گوید: «و این همه به چشم‌دیدار من بود که بوالفضل» (همان، ۷۰۰).^{۲۰} او آگاهانه مشاهدات خود را بر تمام مشاهدات ارجح می‌داند و در درجه بعد مشاهدات دیگران را نقل می‌کند.

از دیگر منابع اطلاعاتی بیهقی، تعلیقات اوست که متأسفانه به‌عمد نابود شده است. «و همه نسخه‌ها من داشتم و به قصد ناچیز کردند. و دریغا و بسیار بار دریغا که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی» (همان، ۲۹۳). بیهقی جمع‌آوری این اسناد را از سال ۴۰۹ هجری شروع کرده و در هنگام عزلت و خانه‌نشینی به تنظیم و تألیف آن‌ها پرداخته است.

مسموعات که بیهقی آن را از منابع اطلاعاتی یک مورخ می‌داند، نقش مهمی در شکل‌گیری و تکامل تاریخ او دارد. این بخش از منابع اطلاعاتی بیهقی، که در حوزه شفاهی‌نگاری جای می‌گیرد بیشتر در جایی به‌کار می‌رود که بیهقی حادثه‌ای را یا از یاد برده و یا امکان دسترسی به آن برایش میسر نبوده است و یا تشخیص می‌دهد که اطلاعات شخص مرجوع، بیشتر و موثق‌تر از اوست. در این کتاب، مسموعات با فعل «شنودم، شنیدم» متمایز شده است. بونصر مشکان که همدم همیشگی اوست منبع بسیار خوبی برای بیهقی است؛ زیرا که بونصر بیشتر سخنان سری و مجالس مخفیانه و رایزنی‌های امیر و درباریان با خود را - حتی در مواردی که به او سپرده شده که آنچه را با وی رفته است با کسی در میان نگذارد - برای بیهقی بازگو می‌کند. «و به دیوان بازآمد استادم و دو منشور نبشته آمد و به تویع آراسته گشت، و هر دو از دیوان برفتند و کس ندانست که حال چیست، و من که بوالفضل از استادم شنودم» (همان، ۱۳۵). از دیگر کسانی که بیهقی از زبان آن‌ها رویدادی را نقل می‌کند می‌توان به بوسهل زوزنی (که بعد از مرگ بونصر مشکان، به گونه‌ای جای او را برای بیهقی پر می‌کند و از نهان‌گاه دربار برای او خبر می‌آورد)، خواجه احمد عبدالصمد وزیر، عبدالرحمن قوال، خواجه طاهر دبیر، بوعلی اسحاق، خواجه عمید عبدالرزاق، مسعدی، بوالحسن حربلی، عبدالملک مستوفی، بومنصور مستوفی، خواجه بومنصور ثعالبی و حتی پدر بیهقی و نیز سنی‌زرین و... اشاره کرد.

در مواردی نیز بیهقی شنوده‌های خود را به کسی ارجاع نمی‌دهد: «به مدتی دراز پس از آن شنودم که وی چون از تگیناباد پیش امیرمسعود به سوی هرات رفت ...» (همان، ۴۷)، «و پس از آن شنیدم که قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند» (همان، ۴۳۸).

منبع دیگر اطلاعات بیهقی، کتاب است: «و من که بوالفضلم کتاب بسیار فرونگریسته‌ام، خاصه اخبار و از آن التقاطها کرده» (همان، ۱۸۵). او آن‌گونه که در موثق بودن منابع شفاهی و عینی خود، وسواس و دقت نظر به خرج می‌دهد، در مورد کتبی که از آن‌ها استفاده کرده است، چنان وسواسی ندارد. البته این نکته، بدان معنی نیست که آن کتب معتمد و موثق نیستند؛ بلکه شاید در آن زمان و از نظر بیهقی، چنان معتبر و معروف و موثق بوده‌اند که دیگر نیازی به شهادت و گواهی بر اعتبار و صحت آن‌ها نبوده است. بیهقی در استفاده از این کتب با قید جملات «چنان خواندم، خواندم»، این منابع را از سایر منابع متمایز می‌کند: «چنان خواندم در اخبار سامانیان ...» (همان، ۹۶) از جمله کتبی (منابع نوشتاری) که بیهقی بنابر تصریح خود از آن‌ها استفاده و یا به قول خود التقاطها کرده، می‌توان به برخی موارد اشاره کرد؛ از جمله: *اخبار ملوک عجم ترجمه ابن مقفع، اخبار سامانیان، اخبار رؤسا، اخبار خلفا، کتاب تاجی (التاج) نوشته ابواسحاق صابی در اخبار آل بویه، مختصر صاعدی از قاضی امام ابوالعلاء صاعد، اخبار روزگار، المسامره فی الاخبار خوارزم از ابوریحان بیرونی، اخبار معتضد امیرالمومنین و ...*

پرهیز از غرض‌ورزی و تعصب که در هر نوشته علمی و به‌ویژه نوشته‌های تاریخی از اصول مهم به‌شمار می‌آید، در تاریخ بیهقی نیز دیده می‌شود. خود او می‌گوید: «و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزئیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند» (همان، ۱۶۸). بیهقی حتی از بیان کردن خطاها و تصمیم‌گیری‌های اشتباه سلطان مسعود که به او علاقه و اعتقاد فراوانی دارد چشم‌پوشی نمی‌کند و از او نیز انتقاد می‌کند.^{۲۱}

بیهقی حتی نسبت به دشمنان خود مثلاً بوسهل زوزنی، جانب بی‌طرفی را نگاه می‌دارد و اگر بدی‌ها و جفاهای او را ذکر می‌کند، خوبی‌ها و فضل‌های او را هم نشان می‌دهد: «و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش، در جنب امیرحسنک یک قطره آب بود - از روی فضل جای دیگر نشیند - ...» (همان، ۱۶۹). او انصاف و بی‌طرفی را تا آنجا پیشه می‌کند که در تقابل با بوسهل، خود را نیز مقصر می‌داند: «و این استادم مرا سخت عزیز داشت و حرمت نیکو شناخت تا آن پادشاه ما بر جای بود. و پس از وی کار دیگر شد، که مرد بگشت. و در بعضی مرا گناه بود» (همان، ۶۲۰). البته بیهقی آن‌گونه که خود ادعا کرده است از بی‌طرفی و بی‌تعصبی تمام، برکنار نمانده است. مثلاً در جریان حکایت ابوالمظفر برغشی، جانبداری بیهقی از ابوالمظفر، محسوس است. «بیهقی داستان ابوالمظفر را، قدری جانبدارانه نقل کرده است» (همان، ۱۰۹۰).

از ویژگی‌های دیگر تاریخ‌نگاری بیهقی، صداقت و امانت‌داری اوست. بیهقی صداقت و امانت را لازمه کار خود می‌داند و همه جا به مخاطب خود اطمینان می‌دهد که در تاریخش «محال باشد چیزی نباشد که به ناراست ماند» (همان، ۲۲۶). او در پی آن است که حقیقت‌پژوهی خود را اثبات کند. «بیهقی نسبت به امانت‌داری ارزش زیادی قائل است و بعضی مواقع رعایت امانت‌داری در اثر وی به حد وسواس می‌رسد. او چیزی را که به عینه ندیده باشد یا از فردی ثقة و قابل اعتماد نشنیده یا نخوانده باشد در کتابش نمی‌آورد و همه کسانی را که مطلبی را از آن‌ها شنیده نام می‌برد» (ابوالحسنی، ۱۳۸۱: ۳۹). همچنین تأکید می‌کند که اشخاصی که به آن‌ها استناد کرده‌است افرادی ثقة و امانت‌دار و صادق هستند. مثلاً در مورد خواجه بوسعد عبدالغفار می‌نویسد: «و او آن ثقة است که هر چیزی که خرد و فضل وی آن را سجل کرد به هیچ گواه حاجت نیاید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۰). از آنجا که به صداقت و امانت خود ایمان دارد در برابر انتقادات و طعنه‌های خوانندگان خردمند، مسئولیت آنچه را نوشته است بر گردن می‌گیرد. «و هر چه خوانندگان گویند روا دارم که مرا با شغل خویش کار است» (همان، ۶۵۸). البته او سعی می‌کند به گونه‌ای بنویسد که آماج این طعنه‌ها قرار نگیرد: «من باری بر قلم چیزی رانم که خردمندان طعنی نکنند» (همان، ۶۱۳).

همچنین بیهقی در فکر آرایش تاریخ خود است و حکایات را وسیله آراستگی آن قرار می‌دهد. و این نکته نشان از دغدغه او در جذاب کردن کتاب و جلب نظر و رضایت خوانندگان دارد: «و غرض در آوردن حکایت آن باشد تا تاریخ بدان آراسته گردد» (همان، ۳۰).^{۲۲}

بیهقی در تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی تحولی بزرگ ایجاد کرد و برای تاریخ‌نویسی، اصول و روش‌هایی علمی بنا نهاد. الگوی او کتاب‌های پیشین بسیاری است که فرو نگریسته است، بدین صورت که عیوب و کاستی‌های آن‌ها را تشخیص داده، و در تاریخ خود از آن‌ها اجتناب کرده است و در نهایت، تاریخی نوشته که بعد از هزار سال هم‌چنان، محل رجوع پژوهندگان است. او یک گزارشگر حقیقت است با نگاهی فیلسوفانه.

پیش از ورود به بحث درباره تاریخ بلعمی لازم است ابتدا تاریخ طبری و نویسنده آن را هم معرفی و بررسی کنیم، زیرا تاریخ بلعمی، ترجمه و اقتباسی است از آن، و بی‌شک بلعمی از طبری و تاریخ او تأثیر پذیرفته است.

۳-۵. تاریخ طبری

تاریخ الرسل و الملوک اثر محمد بن جریر طبری به زبان عربی و در تاریخ عمومی عالم^{۲۳} است که نگارش آن در سال ۳۰۲ هجری به پایان رسیده است. تاریخ طبری هم به اسطوره‌ها و افسانه‌ها نظر دارد و هم شامل یک سلسله حقایق تاریخی است. در واقع می‌توان گفت که تاریخ طبری نمایانگر سیر انتقال تاریخ‌نگاری از یک دوره به دوره دیگر، و از یک نگرش به نگرش دیگر است.

طبری تاریخ را مجموعه‌ای از رخدادها و حوادثی می‌داند که زمانی رخ داده و در همان زمان نیز از میان رفته‌اند، و آگاهی و علم به آن‌ها، از آن کسانی است که در آن زمان می‌زیسته، و در وقوع آن‌ها نقش داشته، و یا شاهد و ناظر آن‌ها بوده‌اند. آگاهی دیگران و نسل‌های بعدی از آن وقایع نیز در گرو دسترسی به آن افراد، و یا اظهارات و دانسته‌های آنان است که سینه به سینه به دوران بعد انتقال یافته است. در نظر طبری، تاریخ درس عبرت و منبع معرفت، و فایده آن عبرت‌آموزی است. او در پی آن است که

خوانندگان کتابش را از این فایده تاریخ بهره‌مند سازد: «و این مسئله‌ها از بهر آن یاد کردیم تا خوانندگان این کتاب را و شنونده را فایده باشد» (طبری، ۱۳۸۶: ۲۳). و در همان صفحات آغازین کتاب، شیوه کار و هدف خود را مشخص کرده است.^{۲۴}

در یک نگاه کلی به تاریخ طبری، می‌توان تشخیص داد که او در تاریخ خود، اهداف مذهبی و دینی را دنبال می‌کند؛ زیرا او همه‌جا، شرعیات و احکام دینی را درست و عاری از خطا معرفی می‌کند، و ارزش‌های دینی را ارج می‌نهد، و با پیامبران، امامان، و بزرگان دین رفتاری قهرمانانه دارد. درمقابل، بدعت‌ها و انحرافات را می‌نکوهد و شکست بدعت‌گذاران، منحرفان و دشمنان دین را موکداً نشان می‌دهد.

شاید بتوان گفت که غلبه جنبه‌های اعتقادی، محرک طبری در تدوین تاریخ عمومی او بوده است. او در کتاب تاریخ خود پیوسته بر سر آن است تا از شرع، دفاع کند و با بدعت و ضلالت به نبرد بپردازد. از این رو از واقعیات و مطالبی که چهره روزگار مورد بررسی و درخور یادداشت او را زشت و احیاناً سیاه می‌سازد با احتیاط تام، صرف‌نظر می‌کند و از آن‌ها با خاموشی و سکوت می‌گذرد (دامادی، ۱۳۶۹: ۹۴).

طبری مانند بیشتر مورخان اسلامی، تمام حوادث عالم را مخلوق خواست و مشیت الهی می‌داند و تحقق این مشیت را هدف و معنی واقعی تاریخ برمی‌شمرد. البته این نوع نگرش در روزگار او، در میان ادیان و جوامع دیگر و از جمله در غرب و مسیحیت نیز به‌روشنی دیده می‌شود. همچنین مانند بسیار دیگری از متفکران عهد خود، تاریخ را در زمره علوم عقلی نمی‌داند و معتقد است که امکان تحقیق در تاریخ از حیطة خرد و استنباط خارج است. او در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

اعتماد من در آنچه ذکر نموده، به رشتۀ تحریر درآورده‌ام، اخبار و روایاتی است که به روایان آن نسبت می‌دهم و جز در برخی موارد از تطبیق آن با حجج عقلی و پژوهش‌های شخصی خودداری ورزیده‌ام؛ زیرا احاطه بر احوال گذشتگان و یا اخبار معاصران، جز از طریق نقل روایت مقدور نبوده و نیست و امکان تحقیق آن‌ها به نیروی خرد و ملکه استنباط میسر نیست (طبری، ۱۳۸۶: ۹۴).

طبری به تاریخ‌نگاهی فقیهانه دارد و در تاریخش، هیچ نشانه‌ای از گرایش‌های سیاسی و یا وابستگی به حکومت و سلاطین وقت وجود ندارد و احتمال درباری بودن

آن کاملاً منتفی است. از این رو آن محافظه‌کاری‌های سیاسی و بعضاً تملق‌ها و چاپلوسی‌ها که در آثار بعضی تاریخ‌نگاران اسلامی و ایرانی راه یافته است، در این اثر به چشم نمی‌خورد. در تاریخ او نقش و حضور مردم و اجتماع هرچند که بسیار پررنگ نیست؛ اما همه جا اجازه و مجال حضور دارند. حضور زنان نیز (به تناسب نقش و تأثیر آن‌ها بر حوادث) از تواریخی همچون تاریخ بیهقی بیشتر و فعالانه‌تر است.

توجه طبری به اسطوره‌ها و افسانه‌ها و الزام در نگارش آن‌ها، به مقتضای نوع تاریخی است که می‌نویسد. معمولاً در تواریخ عمومی عالم، سیر وقایع از آغاز آفرینش نگاشته می‌شود و تاریخ به‌مثابه جریانی واحد در نظر گرفته می‌شود که هر یک از ملل و اقوام در طول آن نقش ویژه خود را بازی می‌کنند. از سویی، طبری در ارزش‌ها و فرهنگ غالب عصر خود، ادغام شده است؛ فرهنگی که در آن نگرش عمومی به تاریخ، نگرشی سرگرم‌کننده و قصه‌وار است و یک مورخ می‌بایست برای پاسخ به این میل عمومی، از اسطوره و افسانه کمک بگیرد و گاه نیز به اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی بپردازد. همچنین این تفکر عمومی که ریشه باورها و اعتقادات در اسطوره‌ها و افسانه‌هاست، وجود اسطوره و افسانه را در این کتاب توجیه می‌کند. «یکی از علل نفوذ قاطع اسطوره در تاریخ شکلی اعتقادی و مذهبی است که اسطوره در مقاطع مختلف تاریخ بشر به خود می‌گیرد و به‌واقع سند معتبری است از تاریخ اندیشه مذهبی بشر در دوران باستان» (امیرقاسمی، ۱۳۶۹: ۳۵۹).

منبع اصلی طبری در اساطیر ایران، متن‌های پهلوی از جمله *خدای‌نامه* و احتمالاً کتب *اوستا* است.

خاستگاه اساطیری که در تاریخ طبری آمده به دوره‌های فرهنگی گوناگون و نظام‌های اجتماعی متفاوت اقوام هندوایرانی بازمی‌گردد. این اساطیر دربرگیرنده کهن‌ترین فرهنگ اقوام هندوایرانی، از زمانی که این اقوام در آسیای مرکزی می‌زیستند و زبان و دین و آیینی مشترک داشتند تا تازه‌ترین فرهنگ مردم ایرانی در عصر ساسانی می‌باشد (بلوکباشی، ۱۳۶۹: ۳۷۶).

در تواریخ عمومی، معمولاً به حوادثی اشاره می‌شود که در زندگی و آینده یک قوم، ملت و یا حتی جهان تأثیرگذار بوده باشد (حوادث جزئی، بی‌تأثیر و یا کم‌تأثیر، چندان محل اعتنا قرار نمی‌گیرند)، و دورنمایی از تحولات عمده زندگی یک قوم یا ملت و

به‌طور کلی بشر ترسیم می‌شود. بدیهی است که در این گونه تواریخ، نمی‌توان همهٔ حوادث را با تمام جزئیات آن شرح داد. در تاریخ طبری نیز که در زمرهٔ تواریخ عمومی قرار دارد، حوادث تاریخی به‌صورت کلی و تا حدودی گذرا و در مواردی هم اشاره‌وار بیان می‌شوند. و البته این نکته، بیشتر در بخش اول کتاب یعنی قسمت اساطیری به چشم می‌خورد. در بخش تاریخی کتاب (دورهٔ ظهور اسلام و بعد از آن) نیز مطالب تقریباً به‌صورت کلی بیان می‌شود؛ اما درنگ و مکث طبری بر روی روایت حوادث کمی بیشتر است و به عبارتی، بحث را بازتر می‌کند. نگاهی سطحی به حجم و تعداد صفحات اختصاص داده‌شده به این دو بخش، این مسئله را به‌خوبی آشکار می‌کند؛ زیرا بخش تاریخی کتاب که نسبت به بخش اساطیری آن، دورهٔ زمانی کمتری را شامل می‌شود (کمی بیش از سه قرن)، شمار بیشتری از صفحات این کتاب را به خود اختصاص داده است.

روایت حوادث بر اساس ترتیب تاریخی و تسلسل سنواتی، ویژگی دیگر تاریخ طبری است.

طبری در تنظیم تاریخش، تسلسل حوادث را رعایت کرده و آن را بر حسب وقوع، سال بعد از سال، از آغاز هجرت نبوی تا سال ۳۰۲ هجری تألیف کرده است. او در هر سال حوادثی را که ارزش نقل داشته، آورده است؛ ولی اگر حادثه طولانی بوده است، آن را بر حسب سنواتی که واقعه در آن رخ داده ذکر کرده است، سپس در مکان مناسب به تفصیل از آن یاد کرده است (آینه‌وند، ۱۳۶۹: ۳۴۶).

برای مثال در ذکر «خبر گشادن قتیبه بیکند را»، حوادث، ضمیمهٔ سال وقوع آن‌ها شده است:

قتیبه به مرو درنگ نمود تا وقت غزو آمد. پس هم بدین سال هفتاد و هفت از مرو برداشت و روی به بیکند نهاد ... و سال هشتاد و هشت اندر آمد، و مسلمانان طوانه بگشادند از زمین روم ... و سال هشتاد و نه اندر آمد و مسلم بن عبدالملک و عباس بن ولید به زمین روم اندر شدند و بپراگندند. و مسلمه سوریه بگشاد (طبری، ۱۳۸۶: ۸۲۱-۸۲۷).

این رویکرد طبری به تاریخ‌نگاری سنواتی یا سال‌نامه‌نگاری مانند دیگر مورخان اسلامی، متأثر از شیوهٔ تاریخ‌نگاری ایرانی است. البته طبری در بخش اساطیری کتاب

خود، ترتیب زمانی وقایع را رعایت نکرده و محور کار او بر مبنای اهمیت و جایگاه تاریخی حوادث است.

طبری در گردآوری اطلاعات و روایات خود از منابع گوناگونی استفاده می‌کند. منابع او گاه کتاب‌ها و گاه افرادی است که مورد اعتماد اویند، از هر گروهی چون شیخ، عادل عالم، اهل بادیه، سیاحان و ... هر چند که طبری برای تمامی روایات، سند ارائه نداده؛ اما مشخص است که او چیزی از خود بر تاریخش نیفزوده است. وسواس او در استفاده از منابع معتبر و موثق به حدی است که در نظر او، ارزش حادثه‌ها به میزان قوت اسناد آن بستگی دارد، اعتبار و قوت اسناد نیز در گرو نزدیکی زمانی آن‌ها به حادثه روایت‌شده است. اعتبار اسناد حتی در گزینش روایات کتابش نیز نقش مهمی دارد. مهم‌ترین منابع طبری، منابع کتبی و نوشتاری هستند که در مواردی، طبری از ذکر نام آن‌ها خودداری و تنها به ذکر نام مؤلف آن‌ها بسنده می‌کند و این امر، کار را برای پژوهندگان و محققان این کتاب، دشوار کرده است؛ زیرا بعضی از کسانی که طبری به کتب و تألیفات آن‌ها ارجاع داده، دارای چندین تألیف در همان موضوع مورد نظر هستند و به درستی معلوم نیست که او به کدام یک از آن تألیفات نظر دارد. «مثلاً وقتی از مدائنی نقل قول می‌کند، ما نمی‌دانیم از کدام یک از ۲۴۰ کتاب او نقل می‌کند» (آیین‌وند، ۱۳۶۹: ۳۵۰). مهم‌ترین منابع کتبی در تدوین تاریخ طبری عبارت‌اند از:

۱. در تاریخ پیامبران و فرستادگان الهی، کتب تفسیر و سیره ابن اسحاق و کتاب‌های وهب بن منبّه، ۲. در تاریخ ایران، ترجمه کتب ایرانی به عربی به‌ویژه کتاب‌های ابن مقفع و هشام کلبی و آنچه از معلومات و اطلاعات تدوین شده و اسناد حیره که به دست او رسیده است، ۳. در تاریخ روم، آنچه از کتاب‌های نصاری که به عربی نقل شده است، ۴. در تاریخ یهود، تکیه بر کتب و قصص تورات، ۵. در تاریخ عرب پیش از اسلام، از آنچه عبید بن شریه و محمد بن کعب قرظی و وهب بن منبّه، و به‌ویژه هشام کلبی و ابن اسحاق نگاشته‌اند، سود برده است، ۶. در سیره نبوی، به تألیفات ابان بن عثمان و عروه بن زبیر و شرحییل بن سعد و موسی بن عقبه و عاصم بن عمر و ابن شهاب زهری و ابن اسحاق، تکیه داشته است، ۷. در تدوین جنگ‌های ارتداد «حرب الردّه» و فتوحات اسلامی از سیف بن عمر اسدی و مدائنی، بهره جسته است، ۸. در نگارش جنگ‌های جمل و صفین به نوشته‌های

ابومخنف و مدائنی و سیف بن عمر، اعتماد کرده است، ۹. تاریخ امویان را از عوانه بن حکم و ابومخنف و مدائنی و واقدی و عمر بن شبّه و هشام کلبی، گرفته است، ۱۰. در نگارش تاریخ عباسیان، از نوشته‌های احمد بن ابی خيثمه و احمد بن زهير و مدائنی و عمر بن راشد و هيثم بن عدی و واقدی و ابن طيفور، استفاده کرده است (همان، ۳۴۲).

طبری در تاریخ خود کمال صداقت و امانت را رعایت می‌کند. او تقریباً همه روایت تاریخی مربوط به یک واقعه را بدون تغییر و بی‌آنکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد، ذکر می‌کند. طبری حتی مطالب منابعی را که با یکدیگر اختلاف دارند اغلب بدون تهذیب و دستکاری در کنار هم می‌آورد. «او کمتر به اصلاح وقایع می‌پردازد، مگر اشتباهات فاحشی که فاقد هرگونه رأی و نظری است» (والدمن، ۱۳۷۵: ۲۹).

نکته دیگر که در تاریخ‌نگاری طبری گفتنی است بی‌طرفی او در برخورد با روایات نقل شده است. او موضع خود را در قبال حوادث و اشخاص ابراز نمی‌کند و از اظهارنظر و بیان رأی خود می‌پرهیزد. طبری تنها به ذکر روایات می‌پردازد و این خواننده است که بسته به اعتقاد و بینش خود، نسبت به وقایع و شخصیت‌های کتاب حب و بغض نشان می‌دهد. برای نمونه در ذکر واقعه عاشورا و شهادت امام حسین^(ع) و یارانش، طبری تنها روایت می‌کند و به گونه‌ای کلمات او هیچ گونه بار احساسی و عاطفی ندارند و خود طبری هم در پی برانگیختن احساسات خوانندگانش نیست.

۳-۶. تاریخ‌نگاری در تاریخ بلعمی

تاریخ بلعمی، نخستین اثر مدون تاریخ‌نگاری به زبان فارسی و سرآغاز جریان تاریخ‌نویسی، در زمره تأثیرگذارترین آثار تاریخی در حوزه ایران و اسلام است. این کتاب در سال ۳۵۲ هجری توسط ابوعلی بلعمی از عربی به فارسی برگردانده شد. این برگردان او از تاریخ طبری، به سبب تغییرات و حذف و اضافات از شکل ترجمه درآمده است و امروزه به صورت یک تألیف مستقل شناخته می‌شود. خلاف طبری که در نگارش تاریخش، تحت نفوذ و سیطره هیچ جریان سیاسی نبوده، بلعمی متأثر از سیاست و ایدئولوژی دولت سامانی است.

هدف اصلی این دولت از حمایت از ترجمه متون تفسیر طبری و تاریخ طبری که در نتیجه به ظهور و گسترش نثر فارسی انجامید، تمایل دولت به تبلیغ ارزش‌های محافظه‌کارانه اسلامی در جامعه دین‌باور «ورا رودان» و در نتیجه استواری بخشیدن به مشروعیت سیاسی خود بود (مرشدلو، ۱۳۸۸: ۵۸).

بلعمی در تعیین هدف خود از تاریخ‌نگاری سخنی به میان نیاورده است و اگر ما بخواهیم انگیزه‌های سیاسی را هدف پشت پرده او از ترجمه تاریخ طبری بدانیم، بیراهه رفته‌ایم؛ زیرا این انگیزه‌های سیاسی بیشتر ناظر بر جنبه زبانی کتاب اوست که بر پارسی‌مداری تأکید دارد. با وجود این، غلبه انگیزه‌های سیاسی در تاریخ بلعمی، سبب آن نشده است که نگرش بلعمی به تاریخ، متفاوت از نوع نگرش طبری باشد. اما به هر حال این دو اثر، تفاوت‌هایی با هم دارند که بیشتر در زمینه تاریخ‌نگاری (و نه تاریخ‌نگری) است. بررسی همین تفاوت‌ها می‌تواند روش‌های متفاوت آن‌ها در تاریخ‌نگاری را مشخص سازد.

روش بلعمی در تاریخ‌نگاری اساساً از روش طبری متفاوت است. به عبارتی در حالی که تاریخ‌نگاری طبری مبتنی بر سنت تاریخ‌نگاری عربی بوده و سازوکار اسناد و اخبار و نقل رویدادنگارانه از اصول آن بود، بلعمی نه تنها این شیوه را به کناری گذاشت؛ بلکه حتی بیش از طبری به داستان‌های پیامبران پیش از اسلام علاقه نشان داد. وی در عین حال مبنای اصلی روایت خود را آیات قرآن قرار می‌دهد که اغلب به عربی نقل شده‌اند (همان، ۵۹).

۳-۶-۱. هدف بلعمی از تاریخ

هدف بلعمی از تاریخ مانند طبری، عبرت‌آموزی و فایده‌رسانی به خوانندگان بوده است. چنان‌که امیر منصور بن نوح سامانی، که دستور ترجمه این کتاب را صادر کرده، سودمندی و فایده‌رسانی آن برای عموم مردم را در نظر داشته است که به سبب عربی بودن و حجم زیاد آن، از دسترسی و استفاده آن‌ها دور مانده است. لذا بلعمی در ترجمه این کتاب، بیش از هر چیز به تلخیص و کوتاه‌نویسی آن نظر دارد. «و تفسیر این بسیار گفته‌اند، چون این تاریخ است بسیار یاد نکردم تا دراز نگردد» (طبری، ۱۳۸۰: ۱۷). او در مرحله اول، از ذکر نام همه راویان خودداری می‌کند. سپس از میان همه روایاتی که

طبری زنجیروار در کتابش قید کرده بود، اسنادی را برمی‌گزیند. معیار او در گزینش این اسناد، عقلی بودن آنهاست. بلعمی سعی می‌کند خرافات و وهمیات را از این کتاب بزدايد: «و این هر سه حدیث خرافات است و نه از آن بابت است که در کتاب کنند، و خداوندان عقل بدین حدیث نگروند» (همان، ۳۷۰). سپس از میان روایات باقی‌مانده، آن روایتی را که به نظر خودش موثق‌تر و ارجح است در ترجمه‌اش قید می‌کند. با توجه به این نکته، می‌توان دریافت که بلعمی، تاریخ را مجموعه‌ای از واقعیات می‌داند که باید توسط راویان ثقة و امانت‌دار، به آنها آگاهی و دسترسی پیدا کرد و کثرت گزارش‌ها در مورد یک واقعه نمی‌تواند دلیل بر صحت آن باشد.

۳-۶-۲. روش تاریخ‌نگاری بلعمی

بلعمی در ترجمه خود، در موارد بسیاری از سخنان طبری ایراد گرفته است. مثلاً در ذکر «خبر ابراهیم پیغمبر (ص)» آمده است که: «و محمد بن جریر ایدون گوید بدین کتاب اندر که خدای عزّ و جلّ فریشته‌ای بفرستاد تا ابراهیم را به آتش اندر مونس بود تا دل ابراهیم تنگ نشود و ابراهیم سر بر کنار وی نهاد. و این حدیث نادرست است و سخت منکر است سوی علما و اهل حکمت» (همان، ۱۳۹ - ۱۴۰). و گاه روایت‌های طبری را نادرست و غلط می‌خواند و تأکید می‌کند که آنچه خودش می‌گوید صحیح است: «محمد بن جریر سه روایت کند اندر این کتاب از مرگ موسی، و هر سه گونه راست نیست، راست این است که من همی گویم» (همان، ۳۶۸).

بلعمی در ردّ سخنان طبری، گاه به منابع دیگر استناد می‌کند و مطالب آنها را بر مطالب طبری ارجح می‌داند: «و محمد بن جریر می‌گوید که این غزو السویق است ... و نه چنین است که وی گفت که اندر اخبار مغازی این را بدرالموعده خوانند» (همان، ۱۹۶) و با نکته‌بینی و دقت، به بعضی اشتباهات تاریخی او اشاره می‌کند: «و محمد بن جریر یکبار گفت که به سال هفدهم عتبه بن غزوان که بصره را بنا کرده بود بمرد، و از پس او مغیره بن شعبه به بصره امیر شد، و همه پادشاهی عتبه شش ماه بود، و اکنون باز ایدون گوید که دو سال عتبه به بصره بود و اهواز او گشاد» (همان، ۲۹۰). همچنین رجوع کنید به: خبر «رفتن یزدگرد به خراسان» (همان، ۵۴۱).

بلعمی در ترجمه، گاهی روایت‌هایی بر کتاب خود می‌افزاید که در تاریخ طبری به آن‌ها اشاره‌ای نشده است؛ از جمله: «حدیث النمل با سلیمان بن داود علیهما السلام» که بلعمی خود صریحاً می‌گوید:

و این حدیثی نیکوست و اندر او آیات قرآن است و درست. و محمد بن جریر آن را نگفته بود و دست باز داشته. و دو خیر بزرگ است با حکمت‌ها و آیات قرآن بدلیل؛ و او هر دو را دست باز داشته است: یکی حدیث نمل است و یکی حدیث خیل (همان، ۴۳۰).

بیشتر این افزوده‌های بلعمی، در قسمت‌های مربوط به ایران است؛ از جمله گزارش داستان بهرام چوبین، که یکی از مفصل‌ترین روایات تاریخ بلعمی، و در زمره کامل‌ترین گزارش‌ها در تاریخ ایران است. بلعمی گاه روایت‌های طبری را ناکافی می‌داند و خود، مطالبی بر آن می‌افزاید. مثلاً در پایان «خبر نبوت موسی علیه السلام و سخن گفتن او با خدای تعالی» می‌گوید:

و این همه که اندر این باب گفتیم بیشتر از آن است که بدین کتاب اندر است و از بهر آن گفتیم چندین دراز تا بدانی که اندر همه قصه که خدای عزّ و جلّ اندر قرآن یاد کرده است، در هر یکی حکمتی است (همان، ۲۹۰).

و گاه روایت‌های پراکنده طبری را به تمام یاد می‌کند و به هم می‌آورد. «و این اخبار بنوالعباس محمد بن جریر اندر این کتاب پراکنده گفته بود، ما از دیگر جای تمام‌تر یاد کردیم و به هم آوردیم» (همان، ۱۰۰۶). وجود این جرح و تعدیل‌ها و اضافات که نشان از دقت و وسواس بلعمی در نقل صحیح روایات دارد باعث شده است تا این کتب از شیوه روایی طبری به شیوه ترکیبی تغییر روش دهد.

نکته‌ای دیگر که در تاریخ‌نگاری بلعمی باید به آن اشاره کرد تحلیل‌هایی است که او ضمن بعضی روایات انجام می‌دهد. مثلاً در «حدیث جادوی فرعون بر موسی علیه السلام» (همان، ۲۹۷)، بلعمی سعی می‌کند علت ترس حضرت موسی (ع) را بیان و توجیه کند. و نیز رجوع کنید به «حدیث خراج و عهد قباد» (همان، ۶۷۹). بلعمی با این کار نشان می‌دهد که تاریخ در نظر او تنها روایت محض رویدادها نیست؛ بلکه هر مورخ باید به تحلیل رویدادها نیز پردازد. این بینش علمی و روش‌مند او آن هم در دورانی که تاریخ، مجموعه‌ای صرفاً شامل رویدادها پنداشته می‌شد قابل تحسین و ستایش است.

بلعمی مانند طبری به ترتیب تاریخی وقوع حوادث و سال‌شماری اهمیت بسیار می‌دهد و هر جا که طبری سال وقوع حوادث را ذکر کرده، در تاریخ بلعمی نیز درج شده است. حساسیت و دقت او در این مورد تا حدی است که اگر در تاریخ طبری اهمال و یا اشتباهی در بیان تاریخ دقیق رویدادها مشاهده کرده است، با رجوع به سایر منابع، آن را تصحیح می‌کند: «و این حرب هاشمیه به سال صد و چهل و یک بود و نگفته است که به کدام ماه بود تا خداوند تاریخ گفته است که به ماه رمضان بوده است سنه احدی و اربعین و مائه» (همان، ۱۰۹۹). همین دقت و وسواس سبب شده است که بلعمی در چینش و پس و پیش کردن روایت‌های طبری، دست ببرد.

محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه حدیث ایوب علیه السلام پیش از حدیث یوسف کرده است اندر این کتاب و گفته است که ایوب از گاه یعقوب پیش‌تر بود و یوسف، و این خطا گفته است... و بدین کتاب اندر شعیب را پیش از ایوب گفته است و آن نیز هم خطایی بزرگ است که شعیب به وقت موسی علیه السلام بود، و اندر قرآن پیدا است. و این هر دو از پس قصه یوسف نبشتم تا بر نظم تاریخ راست بود (همان، ۲۳۱).

بلعمی در ترجمه تاریخ طبری از منابع و مأخذی دیگر (غیر از منابع و مأخذ مورد استفاده طبری) نیز بهره برده است. مهم‌ترین منابع مورد استفاده بلعمی که در متن کتاب به آن‌ها اشاره شده، عبارت‌اند از: شاهنامه بزرگ حمزه اصفهانی، شاهنامه بزرگ ابوالمؤید بلخی، مسائل عبدالله بن مسلم، کتاب زهد از عبدالله انطاکی، غریب الحدیث ابی عبیده، کتابی از ابوالفتوح، کتاب مبتدا، کتابی در فضایل شهرها ... اخبار عجم و کتب تفسیر که بلعمی نامی از آن‌ها نبرده است.

در آخر باید گفت که نباید تغییرات و حذف و اضافات بلعمی در اصل تاریخ طبری را دلیل بر عدم امانت و صداقت او دانست. او این تغییرات را تنها زمانی لحاظ می‌کند که روایات طبری را ناکافی، ناقص و یا اضافی می‌داند و این شیوه ترجمه که به ترجمه آزاد معروف است در زمان او مرسوم بوده است. «باید گفت که روش بیشتر مترجمان دوره‌های اول اسلام چنین بوده است که به ترجمه تحت‌اللفظی پایبند نبوده‌اند و ترجمه

آن‌ها آزاد و همراه با افزودن شواهد و امثال گوناگون بوده است» (شهابی، ۱۳۵۱: ۴۷۳ - ۴۷۴).

۴. نتیجه

نتایج این بررسی تطبیقی از نگرش‌ها و روش‌های تاریخ‌نگاری بیهقی، طبری و بلعمی نشان می‌دهد:

۱. تاریخ بیهقی یک تاریخ خصوصی است که به روزگار و حوادث دوره غزنویان می‌پردازد. بیهقی در تاریخ‌نگاری روشی جدید و متفاوت از پیش ارائه کرد که امروزه آن را روشی کاملاً علمی می‌دانند. بیهقی نه تنها تاریخ خود را در خدمت دربار و سلاطین قرار نداده، بلکه تا آن‌جا که توانسته کاستی‌ها و ناکارآمدی‌های آنان را مستقیم و غیرمستقیم نشان داده است. اوضاع مردم و اجتماع و نیز آداب و رسوم آن دوران در این کتاب نمود یافته است. او تاریخ را جدا از صرف روایت رویدادها می‌داند و سعی می‌کند که به تحلیل و ریشه‌یابی وقایع نیز بپردازد. او تاریخ را بازتابی از واقعیت و به دور از خرافه و افسانه می‌داند. در نظر بیهقی، هدف اصلی تاریخ عبرت‌آموزی است. از ویژگی‌های روش تاریخ‌نگاری بیهقی، ریزنگاری و ذکر جزئیات رویدادها، الحاق اسناد و مدارک به کتاب، ذکر تاریخ دقیق رویدادها، معرفی منابع اطلاعاتی خود، پرهیز از غرض‌ورزی و تعصب، صداقت و امانت‌داری است. او حتی در فکر آرایش تاریخ خود است و حکایت را وسیله این کار قرار می‌دهد. تاریخ بیهقی از نظر روش تاریخ‌نگاری، در زمره تاریخ‌های تحلیلی قرار می‌گیرد.

۲. تاریخ طبری، تاریخی عمومی است که از گاه آفرینش آدم تا قرون اولیه اسلامی را در بر می‌گیرد. در نظر طبری تاریخ درس عبرت و منبع معرفت و فایده آن عبرت‌آموزی است. او ظاهراً در نگارش تاریخ خود اهداف دینی و مذهبی را نیز دنبال می‌کند. طبری معتقد است که امکان تحقیق در تاریخ از حیطة خرد و استنباط خارج است. او در بیان یک واقعه، سعی می‌کند تمامی روایات مربوطه را بدون آن که یکی را بر دیگری ترجیح دهد ذکر کند (روش روایی یا توصیفی). در تاریخ طبری هیچ نشانه‌ای از گرایش‌های سیاسی و یا وابستگی به حکومت و سلاطین وجود ندارد و

احتمال درباری بودن آن منتفی است. حضور مردم و اجتماع در این کتاب مشهود است. در تاریخ طبری، حوادث بر اساس ترتیب تاریخی و تسلسل سنواتی است که البته این ترتیب زمانی در بخش اساطیری آن رعایت نشده، بلکه محور کار او در این بخش، بر مبنای اهمیت و جایگاه تاریخی حوادث است. در نظر طبری، ارزش روایات به میزان قوت اسناد آن بستگی دارد، از همین رو همیشه به دنبال منابع موثق و معتبر است. او از ذکر نام برخی از منابع خودداری می‌کند. صداقت، امانت و بی‌طرفی او در برخورد با روایات نقل شده، از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری طبری است.

۳. روش تاریخ‌نگاری بلعمی تا حدودی متأثر از شیوه کتاب اصلی یعنی تاریخ الرسل و الملوک طبری است. بلعمی در ترجمه خود از تاریخ طبری، هدف و غرض خود را صریحاً مشخص نکرده است. شاید هدف او نیز از تاریخ‌نگاری مانند طبری، عبرت‌آموزی باشد. خلاف طبری که در نگارش تاریخش اغراض مذهبی را دنبال می‌کند، بلعمی تا حدودی متأثر از انگیزه‌های سیاسی و ناسیونالیستی است؛ ولی با وجود این امر، نگرش بلعمی به تاریخ، همسو با نگرش طبری است. بلعمی در ترجمه خود، از میان روایات متعدد طبری، تنها روایاتی را که موثق و ارجح می‌داند برمی‌گزیند؛ زیرا معتقد است که کثرت گزارش‌ها در مورد یک واقعه، نمی‌تواند دلیل بر صحت آن باشد. معیار بلعمی در این گزینش‌های خاص، عقلی بودن آن‌هاست، او مانند بیهقی، تاریخ را جدا از خرافات، بلکه مجموعه‌ای از واقعیات می‌داند که باید توسط راویانی ثقه و امانت‌دار به آن‌ها آگاهی پیدا کرد. او روایت‌های ناقص طبری را کامل می‌کند، هر جا که ناگفته‌ای باشد می‌گوید، و اشتباهات او را نیز تصحیح می‌کند و بدین‌گونه روش تاریخ‌نگاری او از شیوه روایی طبری به شیوه ترکیبی تغییر پیدا می‌کند.

بلعمی در ردّ سخنان طبری، گاه به منابع دیگر (غیر از منابع طبری) استناد می‌کند. از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بلعمی، تحلیل‌ها و ریشه‌یابی‌هایی است که او در ضمن برخی روایات انجام می‌دهد. دقت و وسواس بلعمی در کارش به‌حدی است که اگر در تاریخ طبری اهمال و یا اشتباهی در بیان تاریخ رویدادها مشاهده کند، آن را با رجوع به سایر منابع تصحیح می‌کند. شیوه بلعمی در ترجمه تاریخ طبری، به ترجمه آزاد معروف

است که در زمان او رایج بوده است. سیر تحولات تاریخ‌نویسی قرون اولیه در ایران را می‌توان در تاریخ طبری، تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی به‌خوبی مشاهده کرد. بنابراین فرضیه اصلی تحقیق تأیید می‌شود که بر تفاوت هدف مورخان مورد بحث (عبرت‌آموزی برای آیندگان)، نوع اثر (خصوصی بودن تاریخ بیهقی در برابر عمومی بودن اثر طبری و بلعمی)، و روش تاریخ‌نگاری (تحلیلی بودن اثر بیهقی در برابر روایی و ترکیبی بودن طبری و بلعمی) آنان توجه شده بود. البته از مؤلفه‌های دیگری نظیر زبان، صحت مطلب و استنادی بودن آن، ریشه‌یابی وقایع، الحاق اسناد، ذکر تاریخ وقایع، توالی رویدادها، احساسات ملی، توجه به وضع مردم و درباری بودن این آثار نیز بحث شد که در جدول ۱ به‌دقت این موارد (شباهت‌ها و تفاوت‌ها) ارائه شده است:

جدول ۱: سنجش شیوه‌های تاریخ‌نگاری

مورد مقایسه	تاریخ بیهقی	تاریخ طبری	تاریخ بلعمی
نوع تاریخ	خصوصی یا محلی	عمومی	عمومی
نوع زبان روایت	زبان فارسی ساده و روان اما رسمی و درباری	زبان عربی	زبان فارسی ساده و روان با لغاتی کهن اما قابل فهم
روش تاریخ‌نگاری	تحلیلی (و کاملاً علمی)	روایی یا توصیفی	ترکیبی
میزان صحت و استناد مطالب	همه مطالب مستند و تأکید نویسنده بر صحت مطالب	مستند، اما صحت مطالب او منوط به صحت روایات مورد استناد اوست	مستند، اما صحت مطالب او منوط به صحت روایات مورد استناد اوست
تحلیل و ریشه‌یابی حوادث	تحلیلی (آن را لازمه تاریخ خود می‌داند)	ندارد و صرفاً روایت می‌کند	در بعضی موارد، و آن‌جا که خود او تشخیص می‌دهد
الحاق اسناد به روایات خود	مستند	برای تمامی روایات، سند ارائه نداده است	برای تمامی روایات، سند ارائه نداده است
ذکر تاریخ دقیق	دارد	در اغلب موارد (به-)	در اغلب موارد دارد

ویژه در بخش (تاریخی کتاب)	ویژه در بخش (تاریخی کتاب)	رویدادها	(به‌ویژه در بخش تاریخی کتاب)
دارد و موارد نادرست طبری را تصحیح کرده است	دارد اما در مواردی نادرست است	دارد	پیوستگی و توالی رویدادها و تسلسل سنواتی
صریحاً مشخص نکرده است	عبرت‌آموزی و منبع معرفت	عبرت‌آموزی، آگاهی‌آیندگان	هدف و رسالت تاریخ
دارد و متأثر از انگیزه- های سیاسی و ناسیونالیستی است	ندارد	دارد و تا حدودی بارز است	احساسات و تعصبات ملی‌گرایانه
حضور مردم و زنان در تاریخ او آشکار است	حضور مردم و زنان در تاریخ او آشکار است	خیلی کم و به‌طور غیر مستقیم	پرداختن به وضع اجتماع و مردم
درباری نیست	درباری نیست؛ بلکه مذهبی و دینی است	با وجود گره خوردن به دربار، اما درباری نیست	درباری بودن تاریخ

پی‌نوشت‌ها

۱. stylistic

2. myth

3. legend

4. Paul Ricœur

۵. ر.ک: پل ریکور (۱۳۷۷). نوشتار به‌منابه مسئله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی در

هرمنوتیک مدرن. ترجمه بابک احمدی و همکاران. تهران: نشر مرکز.

6. positivism

7. historiography

8. descriptive historiography

9. history of historiography

10. analytical historiography

11. historiography methods

12. narrative method

13. combined method

14. analytical method

15. private history

۱۶. برای اطلاع بیشتر نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۴۷.
۱۷. برای اطلاع بیشتر نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۲۰.
۱۸. همچنین نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۹۹-۱۰۰.
۱۹. برای اطلاع بیشتر نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۳۴۲.
۲۰. نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۳۹۲.
۲۱. نیز پیش از ذکر حکایت افشین و بودلف، ن.ک، بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۶۱.
۲۲. نک: بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۰.

23. General history

۲۴. نک: «خبر غزو خیبر»، طبری، ۱۳۸۰: ۳/ ۲۳۱.

منابع

- آذرمینا، محمدتقی (۱۳۷۷). *تطور زبان متون تاریخی از ترجمه تاریخ طبری تا تاریخ جهانگشا*. رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۲). «مقایسه بهره‌گیری از آیات قرآنی در تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشا». *خلاصه مقاله‌های نخستین همایش قرآن و ادب فارسی در سبک خراسانی و بینابین*. دانشگاه اراک.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۶۹). «مکتب تاریخ‌نگاری طبری». ویراستار محمد قاسم‌زاده. *یادنامه طبری*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز تحقیقات علمی کشور، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. صص ۳۳۷-۳۵۴.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶). *مقدمه ابن‌خلدون*. ج ۱. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالحسنی، جواد (۱۳۸۱). «بیهقی و تاریخ». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. ش ۶۵. صص ۳۹-۴۴.
- احمدی علی‌آبادی، کاوه (۱۳۸۷). «از افسانه و اسطوره تا تاریخ‌نگاری ایرانیان». *روزنامه اعتماد ملی*. به نقل از پایگاه اینترنتی آفتاب www.aftabir.com.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). *درآمدی بر تاریخ پژوهی*. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، دانشگاه امام صادق(ع)، معاونت پژوهشی.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶). «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی». به کوشش محمدجعفر یاحقی. *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد. صص ۳۳-۵۸.
- امیرقاسمی، مینو (۱۳۶۹). «اسطوره در تاریخ». ویراستار محمد قاسم‌زاده. *یادنامه طبری*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز تحقیقات علمی کشور، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. صص ۳۵۵-۳۶۲.
- بلوکباشی، علی (۱۳۶۹). «دوره اساطیری ایران در تاریخ طبری». ویراستار محمد قاسم‌زاده. *یادنامه طبری*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز تحقیقات علمی کشور، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. صص ۳۶۳-۳۸۴.
- بینش، تقی (۱۳۸۶). «روش علمی در کتاب بیهقی». به کوشش محمدجعفر یاحقی. *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد. صص ۹۵-۱۰۲.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. ج ۱ و ۲. مقدمه و تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- جمشیدی، محمدحسن (۱۳۹۷). *روایتگری ایدئولوژیک در تاریخ‌نگاری دوران سامانی و غزنوی*. رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی. تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- خلخالی، نادر (۱۳۷۸). *بررسی جنبه‌های روایی و داستانی در تاریخ بیهقی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه شهید چمران اهواز.
- دادخواه تهرانی، مهدی (۱۳۸۳). *تحلیل زبان روایت در تاریخ بیهقی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه یزد.
- دامادی، سیدمحمد (۱۳۶۹). «مدخلی بر احوال و آثار طبری». ویراستار محمد قاسم‌زاده. *یادنامه طبری*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز تحقیقات علمی کشور، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. صص ۸۳-۱۰۱.
- ریکور، پل (۱۳۷۷). *نوشتار به مثابه مسئله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی در هرمنوتیک مدرن*. ترجمه بابک احمدی و همکاران. تهران: نشر مرکز.
- سلدن، رامان (۱۳۷۲). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- سهراب‌نژاد، علی حسن و عبدالصمد (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی اصول روایت در تاریخ بیهقی و تاریخ بلعمی». *کهن‌نامه ادب پارسی*. د ۵. ش ۴ (پیاپی ۱۴). صص ۹۹-۱۲۲.
- شهابی، علی‌اکبر (۱۳۵۱). «خاندان بلعمیان». *یغما*. ش ۸.

- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی. ترجمه ابوعلی بلعمی. به تصحیح ملک‌الشعراى بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
 - _____ (۱۳۸۰). تاریخ‌نامه طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. ۵ ج. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: سروش.
 - محاطی، سیداحمد (۱۳۸۲). سنجش محتوایی تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشای جوینی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - مرشدلو، جواد (۱۳۸۸). «تاریخ‌نامه بلعمی و تاریخ طبری». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ش ۱۳۳. صص ۵۵-۶۰.
 - موسوی، سیدجمال (۱۳۸۹). «تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی بر تاریخ‌نگاری اسلامی». پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی. به نقل از پایگاه اینترنتی راسخون www.rasekhoon.net
 - میلانی، عباس (۱۳۸۲). «تاریخ در تاریخ بیهقی». ایران‌شناسی. ش ۵. صص ۷۰۲-۷۲۱.
 - نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۶). «تاریخ، زبان و روایت». خردنامه. س ۷. ش ۱۸. صص ۵۹-۸۲.
 - والدمن، مریلین رایبسون (۱۳۷۵). زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: نشر تاریخ ایران.
 - وریج کاظمی، عباس (۱۳۸۳). «جامعه‌شناسی تاریخی: روایت، تاریخ و جامعه‌شناسی». پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران. س ۴. ش ۱۴. صص ۱۶۱-۱۷۷.
 - یوسفی، هادی (۱۳۸۱). بررسی تطبیقی تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشای جوینی از دیدگاه ادبی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه شیراز.
- Daneshname.roshd.ir.1395.

Narrative and History: The Evaluation of the Methods of Histography in Bayhaqi, Tabari, and Bal'ami's Histories

Ali Hassan Sohrab Nejad *¹ Abdolsamad Haghazar²

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Foreign Languages, Payam Nour University
2. MA in Persian Language and Literature.

Received: 02.12.2018

Accepted: 02.06.2019

Abstract

Bal'ami's history and Bayhaqi's history are among the masterpieces of the early histography and examples of smooth and intermediate texts of the Iranian prose literature. There have been several studies on the two pieces; however, few comparative studies of them could be found in the literature. This study, thus, aims to show the attitude, method, and features of histography in Bayhaqi, Tabari, and Bal'ami's histories focusing on the similarities and differences. The comparison of the two works can shed light on the quality and changing process of writing history. The results suggest that Bayhaqi's history tries to analyze and explain the events besides mere narration. His method stands among the analytic histography. But Bal'ami, in his translation, only chooses the reliable narratives from Tabari, because he believes that the repetition of reports on an event does not mean its validity. Bal'ami focuses on rationality as a criterion in such reports. Bal'ami and Bayhaqi consider history different from superstition and focus on the realities which are reported by credible narrators. Some of the other features of Bal'ami's histography is to analyze and find the causes through his narration, thus, this histography is different from that of the Tabari. Bayhaqi believes that the aim of history is to learn a lesson. Tabari, also, believes in learning from history and pursues religious goals in his history writing as well. But Bal'ami is influenced by political and nationalist motivations. People and society play a more dominant role in Tabari's (and Bal'ami) histories in comparison with Bayhaqi's.

Keywords: Bayhaqi's history; Tabari's history; Bal'ami's history; histography; historian; narrative.

* Corresponding Author's E-mail: sohrabnejad23@gmail.com

